

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۲ می ۲۰۱۲

## به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

## توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۳۱

به ادامه گذشته:

قبل از آن که بحث ما را به ارتباط ادامه تسلیم طلبی در "ساما" و برخورد اعضاء، کادر ها و رهبری خارج کشور نسبت به آن ادامه دهیم لازم است بنویسیم:

روند خاینانه تسلیم طلبی که در سطح تمام جنبش با تفاوت های زمانی اندکی در سال ۱۳۶۰ آغاز یافت و در برخی از سازمانها و احزاب نه تنها الی سقوط مزدوران روس دوام داشت، بلکه حتا بعد از آن تا امروز به مثابه خط عملی برخی ها مورد استفاده قرار دارد، به علاوه آن که تنها در "ساما" تبارز نیافته و بخشهایی از تمام جنبش چپ را نیز در خود فرو برد، احزاب دست راستی و نیروهای اخوان را نیز تا مغز استخوان شان به دنبال خود کشید. به صورت مثال:

در نیروهای "جمعیت اسلامی افغانستان" تحت رهبری "برهان الدین ربانی":

۱- جبهه پنجشیر و در تداوم خود تمام نیروهای شورای نظار به اعتراف شخص مسعود در کتاب "مردی استوار و

امیدوار به افقهای دور" به اهتمام: احمد شاه فرزاد و انجنیر توریالی غیائی

۲- معلم قادر مزار و یا همان قومندان ذبیح الله معروف و در ادامه آن قومندان عطاء که اینک نور تخلص می نماید.

۳- در دند کوهدامن، صوفی رسول (استالف)، انور دنگر (شکرده)، قومندان حنان (کلکان)

۴- تورن فیض محمد در ده سبز

۵- مولوی عارف در کوه صافی

۶- ۷ و .... در سایر نقاط افغانستان

بین نیروهای حزب اسلامی:

۱- مولوی حکیم در پنجشیر

۲- قومندان کریم و بردارانش در قره باغ

۳- حاجی داوود، شکرالله معروف به "شوکی"، سید کبیر و متباقی افراد آنها در کلکان

۴- تورن رسول در هرات

۵- ۶ و سایر نقاط کشور

حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی:

۱- عصمت مسلم در قندهار.

۲- حاجی بابا در غزنی.

۳- ۴ - و سایر مناطق

اجزاب هشتگانه ایران، به خصوص شخص مزاری، خلیلی و محقق که با هزار و یک رشته با سلطانه‌ی کشتمند و برادرش در رابطه بوده و کشتمند خود در کتابش منکر عضویتش به حزب وحدت که زیر نظر خاد- وواک و ک. ج. ب در تهران به وجود آمد، نشده است  
افغان ملت:

از شخص غلام محمد پاپا گرفته تا تمام کادری‌ها مرکزی آن حزب که از طریق تلویزیون سرسپردگی خویش را به روسها و دولت دست نشانده آنها ابراز داشتند.

آدمهای معروفی چون دوستم و قومندان مشهورش "گلم جم" را می گذاریم برای آنانی که از قضایا هیچ خیر ندارند. در عوض به خاطر آن که حسین خاین و استفراغ وی صادق دنی، نگویند "آنها را به ما چه؟" بر می گردیم به نهاد هائی که منسوب به جنبش چپ بودند:

۱- سازمان رهائی: آیا می شود خود را منسوب به جنبش چپ دانست و مصاحبه ذلت آور حفیظ بهشتی و یونس اکبری را با رادیو تلویزیون دولت دست نشانده ببرک فراموش کرده و التماس های آنها را به خاطر زنده ماندن از یاد برد؟

۲- مگر می شود خود را منسوب به جنبش چپ دانست و از تسلیم طلبی و جاسوسی داکتر عبدالرحمن، معلم معشوق پروانی و عتیق خارنوال که همه از اعضای ساوو بوده و برخی از آنها تا اکنون به همان روابط تسلیم طلبانه ادامه می دهند، چیزی ندانست؟

۳- از همه بالاتر افتضاح حکیم توانا و رهبری نهاد مربوطه اش "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" را که سرانجام داکتر احمد علی یک تن از اعضای رهبری آن سازمان، آنها در مقام دفاع از خود علیه رفیق و هم‌زم گرانمایه ام آقای توخی، مجبور شد، بدان اعتراف نماید، چطور است که هیچ کس یاد نمی نماید. در اینجا به خاطر آن که اتهام تلقی نگردد، یکی دو پراگراف از نوشته حکیم توانا را از کتاب حدود ۵۰۰ صفحه ئی اش «شکست ستراتیژی مائویسم در افغانستان» آورده به بحث مان به خصوص با آقای "جوره" و جوره هایش زیر هرنامی که خود را پنهان نمایند، ادامه خواهیم داد:

**: "گروه مانوئیستی پیکار در جلسه موسس آن سوم جدی ۱۳۵۸ ش و تا پایان حیاتش موفق نشد تا برنامه و اساسنامه مشخص تدوین کند. گروه ابتدا برنامه گروه ناپود شده مانوئیستی "سرخا" را موقتا پذیرفت. ولی این برنامه نتوانست وحدتی در گروه ایجاد کند... کار روی برنامه دیگر نیز بنابر ماهیت التقاطی مانوئیسم، سطح نازل**

تنوریک رهبری و... متوقف شد. . . دریک چنین وضعی تشتت درحال افزایش بود. تجمع نظرات تیبیک مانوئیستی، تروتسکیستی و شنونیزم افغانی زمنیه مساعدی بود برای شناخت مانوئیسم در گروه "پیکار...." "پس از انشعاب در ماه حمل ۱۳۶۰ ش در جریان بحث پیرامون مشی گروه "پیکار" تصمیم اتخاذ شد مبنی بر اینکه دلایل مقنع و روشن برای کاربرد واژه ساخته و پرداخته مانوئیستها "سوسیال امپریالیزم" در مورد اتحاد شوروی وجود ندارد. بناءً تا آنگاه که تحقیق همه جانبه روی این مسئله صورت نگرفته از کار برد آن در مورد اتحاد شوروی جلوگیری شود... در گروه پیکار وضع خاصی به میان آمده بود طوریکه دو راه در برابر آن وجود داشت اولاً: پشتیبانی از انقلاب ثور یعنی برگشت کامل از مانوئیسم. ثانیاً: پراگندگی و انحلال گروه. هر دو امکان با وزن مساوی مطرح بود. (مقدمه و ص ۴۳۵)"

بند فوق را بدان سبب نقل نمودم تا گویا به دیگران طعنه بزنم، چه برای من نوعی نه تنها سقوط هربخش و هرفرد از جنبش چپ در برابر دشمنان خلق ما به مثابه خنجرى است که در قلب خودم فرو می رود، بلکه اگر عین احساس را نسبت به تمام مردم افغانستان در رویارویی با دشمنان میهنم نداشته باشم، باید بر صداقتم در امر انقلاب شک نیز نمود، بلکه غرض از آوردن این نقل قول و آن چند تذکر این بود تا به همه بفهمانم که در جریان جنگ ضد روسی، روی ده ها عامل که محل بررسی آنها این مقاله نیست، رابطه گیری ها به تسلیم طلبی و در نتیجه به خیانت ملی انجامیده است، مگر در تمام موارد چرا سکوت مرگ حاکم است و تنها به ارتباط "ساما" با گذشتن ۳۱ سال از آن تاریخ و با آنکه افراد مسؤول آن روابط خاینانه برخی ها دیگر هیچ ارتباطی به "ساما" ندارند و آن عده ای هم که در "ساما" ماندند، عده ای در جریان تصحیح اشتباهات شان جان باختند و برخی هم تاب مبارزه نیاورده در گوشه خلوت خسیبده و گاهگاهی با پخش یگان اعلامیه، اظهار وجود می نمایند؛ سوزن گرافون حسین خاین و استقراغ متعفن وی صادق دنی، بر همان محل بند مانده و حاضر نیستند، دست از اتهام زنی و دروغ پراگنی بردارند، مطلبی است که در جایش بدان باز خواهم گشت.

در اینجا همینقدر کافیسیت بیفزایم، در بین آحاد جنبش مقاومت اعم از چپ تا راست، یگانه نهادی که بیهراس از زیر ضربت دشمنان قرار گرفتن بر آن روند خاینانه انگشت گذاشته و علیه آن در تمام ساحه های مبارزاتی حتا تا تصفیة جسدی پیش رفته، فقط "ساما" بوده و بس. چه در حالی که ایدنولوگ های جمعیت و سایر نهاد های مذهبی، روابط تسلیم طلبانه افراد شان را زیر نام پیروی از "سنت محمد" در "قرار داد حدیبیه" - حششناس - تئوریزه کرده به خورد مردم می دادند، و در حالی که از آن زمان تا اکنون با گذشتن بیش از ۳۰ سال، سازمانهای چپ از رهائی تا ساوو هیچ گونه تناسی بر آنچه گذشت نمی خواهند گرفته شود و در حالی که "جوره ها" با حسین خاین بعد از ساختن حزب کمونیست- مانویست بخوان آلونک چند مارمولک به اصطلاح در "تدارک جنگ خلق" هستند، هیچ فرد و یا نهادی آنها را به جرم مشهودی که انجام داده اند به پای بازخواست نمی کشاند و به اصطلاح "رفیقانه" از کنار آن می گذرند، بالمقابل آن عده از سامائی هائی که اگر نمی بودند، برای برخی ها چیزی به نام شرافت مبارزاتی نمی توانست وجود داشته باشد، باید هر باری خود را پاسخگوی آن اعمالی بدانند که نه تنها خود در آن هیچ نقشی نداشته اند بلکه علیه آن رزمیده و تا پای جان پیش رفته اند.

با تشکر از شبنامه نویس که حین ردیف کردن اتهامات چندگانه اش، براین مسأله نیز انگشت گذاشته بود، تا این قلم پیش از این سکوت را جایز ندانسته و علت این خصومت افسار گسیخته علیه "ساما" و سکوت در قبال دیگران را نیز شکافته، کاری را که روی عوامل معینی اجازه نداشتیم، همان ۳۰ سال قبل انجام دهم، اینک به سرانجام برسانم.

امید است این سؤال که چرا تنها علیه "ساما" اتهام زنی و سکوت در قبال دیگران، ریشه های این سیاست و خط حرکتی، علل و انگیزه های چنین حرکتی، ذهن شما را نیز تا اندازه ای مصروف بسازد. مگر تا آزمون:

در فصل قبل نوشتیم که به دنبال رفتن پیکار و انجنیر زکریا به طرف دشمن و با آغاز رابطه گیری آنها روند خایانه ای آغاز یافت که به مانند یک گلوله برف که به بهمن مهیبی می‌گردد، آن رابطه گیری اولی نیز در کوهدامن چنان وضعی را بار آورد. همچنان نوشتیم که در جلسه ای که مرکزیت آن روز سازمان در داخل کشور جهت مبارزه علیه آن روند منعقد نموده بود، بنا بر نفوذ چند جانبه خاد و ک. ج. ب در درون مرکزیت به صورت مشخص عامل نفوذی دشمن سردار، انسان مشکوکی چون شاکر و نفوذ گسترده صدیق و عتیق بر زنده یاد "نعیم ازهر" جلسه به عوض آن که به محکومیت چنان روند و مجازات افراد خاطی بینجامد، زیر عنوان جلوگیری از نفوذ گسترده دشمن و رابطه گیری را تحت کنترل در آوردن، به سردار وظیفه داده شد تا ابتکار و مسؤولیت رابطه گیری را خود به دوش گرفته، ضمن آن که در پناه آن رابطه گیری، مناطق "ساما" را از تاراج مشترک حزب اسلامی و دولت نجات دهد، نگذارد تا دولت از احتیاج سازمان سود جسته شاخکهای ارتباطی و تشکیلاتی خویش را در منطقه قایم نماید.

به دنبال چنین فیصله ای می‌توان گفت قبل از آن رنگ نوشته بر روی کاغذ خشکیده باشد، اولین کسانی که علیه آن روند به مبارزه آغاز نمودند، تعدادی از کادر های کوهدامن و صفوف آن بود.

افراد تسلیم طلب مانند پیکار و سردار که از طرف سخی نیز پشتیبانی می‌شدند، وقتی با مقاومت های اولی تعدادی از کادر ها رو به رو شدند، جهت وادار ساختن آنها به اطاعت از عملکرد خایانه شان، همه چیز را به مرکزیت سازمان نسبت داده از مرکزیت دعوت به عمل آوردند تا جهت اقتناع رفقای مخالف با آنها جلسه ای برگزار نماید.

در نتیجه یگانه فردی که از مرکزیت باقی مانده بود و می‌توانست به نمایندگی از آن به کوهدامن برود، یعنی زنده یاد "نعیم ازهر" راهی کوهدامن شده در منطقه "سی او" - سی آب - جلسه ای با عده ای از کادر های موافق و مخالف این روند برگزار نمود. یگانه نتیجه آن جلسه این بود که به پیشنهاد زنده یاد "عمر" عضو علی البدل کمیته مرکزی که در جلسه خیرخانه شرکت نداشت، یک بخش از نیروهای "ساما" در منطقه شکرده که تا آن زمان عفریت جنگ به سراغ شان نیامده بود، به عنوان پیشدستی و به غرض جلوگیری از رفتن آنها در کام دولت، خود را به نیروهای حرکت انقلاب اسلامی بسپارند. به عبارت ساده تر، تسلیم طلبی ملی با تسلیم طلبی طبقاتی دایره خود را کامل نمود.

در جریان جلسه "سی او" بنا بر حاکمیت جو نظامی مطلق و خطر برخورد بین افراد مخالف و موافق تسلیم طلبی، هیچ گونه پیشرفت خاصی در جهت نجات سازمان از دامی که برایش چیده شده بود، به وجود نیامد. تنها نتیجه آن را می‌توان در رفتن عده ای به سمت تسلیم طلبی طبقاتی و بیان مخالفت صریح عده ای دیگر نام برد.

یکی از نتایج دیگر آن جلسه، پوره شدن تاریخ مصرف زنده یاد "نعیم ازهر" بود. چه تا جایی که برخی از رفقای حاضر در آن جلسه گزارش داده اند، زنده یاد "نعیم ازهر" که در آغاز جلسه کمترین مقاومتی از خود در قبال نظرات موافقان رابطه گیری نشان نمی‌داد و به اصطلاح می‌خواست به تعبیر زنده یاد "رهبر" با مالیدن طشتی از قیربر چهره اش جان رفقاه و خانواده های آنها را از تاراج برهاند و حتا حاضر شده بود جهت حفظ و نجات رفقاه حیثیت و آبروی تاریخی اش را فداء نماید، وقتی مقاومت عده ای از رفقای دیگر و جان نثاری آنها را مشاهده نمود، نه تنها نخواست از طرف سازمان به کسی تکلیف نماید که مجبور اند به آن روابط تن دهند، بلکه آثار شک و ندامت از فیصله قبلی را می‌شد در وجناتش مشاهده نمود، برای دشمن که در آن زمان از طریق سردار و داکتر صدیق در

موقعیت مناسب تشخیص دهی قرار داشت، به مثابه زنگ خطری تلقی شده، به محض برگشتن به کابل دستگیر و زندانی شد.

در این که زنده یاد "نعیم ازهر" که در خارج از زندان و در یک لحظه حساس چنان اشتباه بزرگی را مرتکب شده بود، در داخل زندان از خود چه حماسه ها آفرید و چگونه این آرمان را که او نیز به مانند رهبری پیکار بر تاریخ جنبش چپ بشاگرد، در دل روسها و مزدورانش گذاشت، می گذاریم برای آنانی که با کوله باری از تجربه از زندان پلچرخ بیرون شده و این شرافت را دارند، که حین تاریخ نویسی حب و بغض علی و عمر را نداشته باشند. رفقای مخالف آن روند که با تأسف نه از سازماندهی درست و حساسی برخوردار بودند و نه هم از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی توان تقابل با طرف مقابل را داشتند، یگانه راه و چاره کار را در ترک احتجاج آمیز منطقه و رفتن به پاکستان دانستند. این عده که حین رسیدن به پاکستان ۱۴ نفر بودند، به حساب تشابه عددی و به مثابه یک اسم رمز به نام رفقای "۱۴ معصوم" معروف گردیدند.

و اما این که آیا در همان لحظه ترک منطقه تنها کاری بود که آنها ظرفیت انجام آن را داشتند و یا خیر، و این که آیا می توانستند به کار های دیگری از قبیل سرکوب خونین خابنین دست بزنند و اصولاً توانائی آن را داشتند و یا خیر، بحثی می شود مربوط به "ساما" که امید در زمانی با در نظر داشت اسناد، شواهد و روابط تشکیلاتی بررسی نماید، نه این قلم که دیگر تماس تشکیلاتی با آنها نداشته و آنها نیز حاضر نخواهند شد با منی که اکنون از لحاظ تشکیلاتی حیثیت بیگانه را برای شان دارم، به صحبت پردازند.

قبل از این که بحث مان را به ارتباط عکس العمل سایر رفقای "ساما" در قبال این قضیه ادامه دهم، لازم به تذکار است از هر سه نفری که اکنون حسین خاین و تقاله بیمقدارش صادق دنی، بر آنها اتهام بسته و می خواهد با خراب کردن آنها برای خود بینی خمیری ساخته و خیانتشان را نسبت به "ساما" ببوشانند یعنی زنده یاد "رهبر"، رفیق ولید و این قلم نه تنها در همان زمان هیچ یک از ماها نه در داخل و نه در خارج از افغانستان در جریان آن قضایا قرار نداشتیم و به جرأت می توانیم بنویسیم که کمترین مسؤولیتی به حیث فرد در قبال آن چه رخ داده بود، نداشتیم، بلکه به محض شنیدن آن روند خابنانه، هریک در حد توان فردی و آگاهی خویش به مبارزه علیه آن روند آغاز نمودیم.

قبل از آن که بحث به این مناسبت را ادامه دهم لازم است، چگونگی مطلع شدن خودم را از این قضیه بنگارم: روزی که داکتر "صدیق" به پشاور آمده بود و من بعد از صحبت با وی و جلب اعتمادش، جهت دادن گزارش کارم دیدن زنده یاد "رهبر" رفته بودم، رفیق "آرام"، که خلاف سایر تازه اندیشان اگر لطفی به من نداشت، دشمن هم نبود و هر دو نفر با احترام متقابل با همدیگر مراد داشتیم، یکی دویاری هم که روی برخی از مسایل بحث هائی بین ما در گرفته بود، بعد از ارائه دلایل بدون دعوا از هم جدا شده بودیم، چون به صورت مستقیم و در موجودیت من و زنده یاد "رهبر" راجع به داکتر صدیق معلومات داد و تا حدی بر طرز تفکرم آشنائی مستقیم یافت، وقتی که از منزل زنده یاد "رهبر" بیرون آمدم، با من همراه شده، در عرض راه به صورت فشرده به گفته خودش "رابطه گیری" با دولت و ضربات ناشی از آن را در کنار نقش صدیق در تمام آن وقایع بیان داشت.

من که تا آن زمان هیچ کلمه ای در باب آن مسأله به گوشم نخورده بود و حتا در ذهنم هم نمی گذشت که روزی چنین خیر تلخی را در مورد سازمانی که به وسیله قهرمان اسطوره ئی میهن بنیان گذاشته شده بود، بشنوم در حالی که نمی توانستم، عصبانیت خودم را از چنان روند و سبک کار مرکزیت سازمان مخفی نمایم، با قاطعیت گفتم:

"این رابطه گیری نیست، این حرکت آغاز تسلیم طلبی ملی و خیانت به آرمان شهدای سازمان است. برای من چنین حرکتی به مثابه زیر پا کردن علت وجودی سازمان بوده، از همین لحظه تا قضیه به صورت مطلق روشن نگردد،

نه تنها هیچ نوع اتوریتة سیاسی- تشکیلاتی سازمان را قبول ندارم، بلکه خود را موظف می بینم علیه تمام آنهایی که از این روند حمایت می کنند، در تمام زمینه ها حتا تا تصفیه جسدی همدیگر به مبارزه بپردازم"

به دنبال بیان قهرآلود این جملات در عوض آن که به راهم ادامه دهم، دوباره عازم منزل زنده یاد "رهبر" گردیده، به محض دیدنش بدون آن که نزاکت های موجود بین رفقاء را در نظر داشته باشم، باشدید ترین لحن وی را مخاطب قرار داده از وی دو سؤال نمودم:

اولاً وقتی از آن مسأله اطلاع یافته، موضعگیری خودش در قبال قضیه چه بوده و در ثانی چرا از این روند خاینانه چیزی با من در میان نگذاشته است.

زنده یاد "رهبر" که همه ما می باید حلم، فروتنی و تواضع انقلابی را از وی بیاموزیم، بدون آن که از طرز سؤال من و برخورد خصمانه من ناراحت شده باشد، باکمال آرامش و برخورد سخت رفقانه و دلسوزانه شروع به صحبت نموده، به ارتباط سؤال اول نخست اندکی وقایع را آن طوری که شنیده بود، گزارش داده جهت اقناع بیشترم، کاپی تمام مکاتیبی را که از شنیدن آن خبر به بعد برای کوهدامن فرستاده بود، همه را در اختیارم قرار داد، تا مطمئن شوم که او نیز آن حرکت را تسلیم طلبی دانسته خیانت ملی می داند.

به ارتباط سؤال دوم صرف نظر از آن که از فیصله مرکزیت خارج کشور به ارتباط آن قضیه مبنی بر جلوگیری از پخش خبر، یاددهانی نمود و این را هم افزود که ظرف این دو روز متأسفانه فرصت دیدار با هم را نداشتیم، مشغولیت های فراوان این قلم را که گاهی روزانه بیشتر از ۱۸ ساعت کار می نمودم، نیز دلیل آورده، افزود:

"هرگاه با این توضیحاتم که هیچ اما و اگر دیگری در عقب آن وجود ندارد، قناعت نداری، حاضریم در جمع رفقاء و یا اگر خواسته باشی به صورت کتبی از خود انتقاد نمایم"

برای من که در طول زندگی وقتی متوجه شوم که رفیق صادقانه پای انتقاد از خود رفته است، دیگر قضیه را خاتمه یافته تلقی نموده و می نمایم، دیگر از چرا ها گذشته مسأله چگونگی مبارزه علیه آن روند خاینانه را مطرح نمودم.

در همان اوایل که تا آنزمان دولت قادر نشده بود شارلتن هائی از قماش حسین خاین را جهت هوچیگری در سازمان داخل نماید، چون برای اولین بار این قلم اصطلاح "تسلیم طلبی" را در حضور رفیق "آرام" به کار برده بودم، لذا در همان زمان هم من و هم زنده یاد "رهبر" متهم بدان بودیم که گویا به منظور تصفیه حساب های درون سازمانی رابطه گیری را که هر لحظه می شود آن را قطع کرد، تا سرحد "تسلیم طلبی" بالا برده ایم.

حال بیا و بخت ما را ببین که گماشته مشخص کشتمند و تفاله بیمقدارش می خواهند خود را قهرمان آن مبارزه جا زده ما را متهم به تسلیم طلبی نمایند.

ادامه دارد